

”

همان‌ها که بدون کمک‌ها و حمایت‌هایشان، نمی‌توانستم در این مسیر بمانم. آدم‌هایی که هر کدام دست یاری خدا برایم بودند. از مادر همسرم که در نگهداری فرزندانم کمک کرد تا تک تک کسانی که با همراهی‌شان مایه قوت قلبم بودند و حتی لبخند رضایت و تشکر مراجعانم که ذره ذره به من نیرو برای حرکت دادند

بنشینند و تا دیر وقت بژرد و چسب بزند و منگنه کند. دوستانی همچون آب روان، در مسیرم زیاد بوده‌اند به لطف خدا. همان نازنین‌های روزگار...

همان‌ها که بدون کمک‌ها و حمایت‌هایشان، نمی‌توانستم در این مسیر بمانم. آدم‌هایی که هر کدام دست یاری خدا برایم بودند. از مادر همسرم که در نگهداری فرزندانم کمک کرد تا تک تک کسانی که با همراهی‌شان مایه قوت قلبم بودند و حتی لبخند رضایت و تشکر مراجعانم که ذره ذره به من نیرو برای حرکت دادند.

برای خاطر دختران

هر وقت خسته و بی‌رمق می‌شوم یک عامل به جلو می‌رانم: دخترها. دخترهایی که می‌گویند دوست داشتیم با دوستان مان برویم کافه ولی خانواده اجازه نمی‌دادند. دخترهایی که می‌گویند جایی را می‌خواستیم که راحت بنشینیم و بلند بلند بگوییم و بخندیم و نگاهی آزارمان ندهد. دخترهایی که با یک جشن تولد کوچک در کافه دلشان شاد می‌شود و با یک دورهمی دوستانه پر انرژی می‌شوند و حال خوب‌شان را همه جا پخش می‌کنند. این دخترها ارزش ایستادن برابر مشکلات را دارند.

پس این داستان ادامه دارد...

خانه یک دوست پناهگاه و مأمن برایت می‌شود.

آن هم دوستی که پا به پایت هر مرحله را جلو می‌آید. هر جا خلایی است پرمی‌کند، همفکری می‌کند، اگر لنگی پایت می‌شود، اگر کوری چشمت می‌شود. حتی شده پای پیاده کتاب ببرد در خانه‌ها برای مشتاقان مطالعه. گاهی کسی که داخل مجموعه‌ای از نزدیک کار می‌کند، چیزهایی را دقیق نمی‌بیند. همراه دلسوزی لازم است تا خطاها را نشانت دهد و اصلاح کند.

فقط یک دوست است که می‌توانی دقیقه ۹۰ تماس بگیری و بهش بگویی: می‌خوام برای عید غدیر بسته هدیه درست کنم برای کتابخونا. هستی؟

و او بی‌هیچ تردید و غر و بهانه‌ای در خانه‌اش را باز کند و قیچی و چسب به دست منتظرت

